

مقاله پژوهشی: عوامل جامعه‌شناختی مؤثر بر نگرش سیاسی

کاظم سام دلیری^۱

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۲/۱۵

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۵/۱۵

چکیده

نگرش سیاسی در معنای کیفیت اهداف و خواسته‌ها و شیوه و سرعت تحقق آن‌ها در یک سیستم سیاسی، عامل کنش‌های سیاسی افراد و تعیین‌کننده نوع این کنش‌ها است. نگرش سیاسی احتمال کنش‌های سیاسی خاص را افزایش داده و شناخت آن به پیش‌بینی وقایع سیاسی کمک خواهد کرد. همین مهم است که پرداختن به نگرش سیاسی را ضروری می‌نماید؛ به همین خاطر، مقاله تلاش دارد تا ضمن بسط نظری مفهوم نگرش سیاسی، عوامل جامعه‌شناختی مؤثر بر آن و چگونگی شکل‌گیری آن را توضیح دهد. نگرش سیاسی رابطه قطعی و ضروری با رفتار سیاسی ندارد؛ اما از آنجایی که احتمال کنش‌های سیاسی خاص را افزایش می‌دهد و عاملی جهت پیش‌بینی احتمالی کنش‌های سیاسی است؛ لذا، شناخت آن به شناخت احتمالی کنش‌های سیاسی کمک کرده و قابلیت پیش‌بینی در حوزه سیاست را افزایش می‌دهد. عوامل جامعه‌شناختی مؤثر بر شکل‌گیری نگرش سیاسی که در سطح متوسط و کلان اجتماعی مطرح است عبارت‌اند از: جامعه‌پذیری سیاسی، تبلیغات، گروه، طبقه، دین/مذهب، جغرافیا/محل سکونت، نژاد/قومیت و تغییرات کلان اجتماعی.

کلید واژه‌ها: نگرش سیاسی، تبلیغات، گروه، طبقه، دین، جغرافیا، نژاد، تغییرات کلان.

مفهوم نگرش سیاسی در حوزه‌های گوناگون علمی به‌ویژه در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی کاربردهای فراوان دارد؛ با این وجود در نظریات و کتب مرتبط، مباحث اندکی پیرامون آن می‌توان یافت. هرچند نویسندگان حوزه‌های یادشده از مفاهیم ارزش، نگرش و گرایش سیاسی بسیار استفاده می‌کنند؛ اما در عرصه نظر و شناخت توجه اندکی به این مفاهیم می‌شود. شاید علت توجه اندک به مفهوم مهم نگرش سیاسی در کتب و نظریات جامعه‌شناسی سیاسی، روان‌شناسانه بودن پدیده نگرش باشد. نگرش پدیده‌ای روانی است و به فعل و انفعالات ذهنی انسان اشاره دارد؛ لذا به حوزه روان‌شناسی مربوط می‌شود؛ اما روان‌شناسانه بودن «نگرش سیاسی» دلیل کافی برای غفلت از آن در جامعه‌شناسی سیاسی نیست، زیرا پدیده‌های ذهنی و روانی بسیاری وجود دارند که در جامعه‌شناسی مورد بحث قرار گرفته و پیرامون آن‌ها نظریه‌پردازی شده است که از جمله آن‌ها می‌توان به مفاهیم ارزش، هنجار، فرهنگ و ایدئولوژی اشاره کرد. در ضمن، هرچند نگرش سیاسی پدیده‌ای ذهنی و روانی است، اما «علل» و «پیامد»های جامعه‌شناختی دارد؛ پس جامعه‌شناسی سیاسی نمی‌تواند به آن بی‌توجه باشد. بسیاری از زمینه‌ها و علل شکل‌گیری نگرش سیاسی جامعه‌شناسانه به حوزه‌های اجتماعی مربوط می‌باشند و نگرش سیاسی دارای پیامدهای جامعه‌شناسانه زیادی است. نگرش سیاسی احتمال انجام رفتارهای سیاسی خاص را افزایش می‌دهد. رفتارهای سیاسی - اجتماعی افراد به احتمال زیاد ریشه در نگرش‌های سیاسی آن‌ها دارد: حمایت از یک حزب یا گروه، شعار، ایدئولوژی، برنامه انتخاباتی و یا مخالفت با آن‌ها، عمل یا بی‌عملی سیاسی و چگونگی انجام کنش‌های سیاسی افراد (اصلاح‌طلبانه، انقلابی - افراطی، ارتجاعی و ...) با نگرش‌های سیاسی آن‌ها ربط فراوان دارد. این دلایل موجب آن است که بحث پیرامون نگرش سیاسی، مرکز توجه این نوشته باشد.

ارزش‌ها و نگرش‌های سیاسی از طریق تعریف اهداف سیاسی و چگونگی رسیدن به آن‌ها، کم و کیف مشارکت افراد را در زندگی سیاسی تعیین می‌کنند. به باور هاوارد (۱۳۸۳):
 (۴۴۰) اهداف سیاسی افراد - شامل موضوعی که در برابر موضوعی می‌گیرند، احزاب یا نامزدهایی که به آن‌ها رأی می‌دهند، آرمان‌هایی که برای رسیدن به آن‌ها کار می‌کنند یا

کمک به تحقق آن‌ها می‌کنند و نحوه تعاملشان با دیگران- بازتاب ارزش‌ها و نگرش‌های سیاسی آنان هستند. واندری (۲۰۱۶: ۳۵۲) جهت‌گیری‌های ارزشی و نگرش‌های سیاسی را جزء مرکزی سیستم عقاید مردم می‌داند و معتقد است آن‌ها نقش مرکزی در تبیین رفتار سیاسی بازی می‌کنند و به‌طور ویژه به‌عنوان متغیرهای میانجی بین ساختار سیاسی و رفتار سیاسی به حساب می‌آیند. این معنا، یعنی تأثیرگذاری نگرش بر رفتارهای سیاسی به فراوانی در نوشته‌های دیگر هم دیده می‌شود؛ اما رابطه نگرش سیاسی و رفتار سیاسی را نباید سراسر است و مستقیم در نظر گرفت و از افرادِ واجد نگرش‌های سیاسی خاص، رفتار سیاسی قابل پیش‌بینی انتظار داشت؛ زیرا به‌جز نگرش، متغیرهای دیگری هم بر رفتار سیاسی تأثیر می‌گذارند. این امکان وجود دارد که افراد علی‌رغم نگرش سیاسی خاص به نامزد یا حزب مخالف گرایش پیدا کرده و به نفع آن عمل نمایند. این امر می‌تواند ناشی از موارد زیر باشد:

۱. تغییر اولویت ارزشی. تغییر اولویت‌های ارزشی افراد می‌تواند موجب رفتارهای سیاسی غیر قابل پیش‌بینی شود. از باب مثال، چنانچه در برهه‌ای خاص اولویت افراد دارای عقاید و ارزش‌های سیاسی و فرهنگی محافظه‌کارانه به سمت ارزش‌های اقتصادی، مانند بهبود وضعیت معیشت متمایل شود و این تصور شکل گیرد که نامزد یا حزب مخالف (لیبرال) توان تحقق این ارزش‌ها و برآوردن نیازهای اقتصادی آنان را دارد؛ چه‌بسا این افراد به سمت نامزد یا حزب رقیب متمایل گردند و انتخابشان از میان آنان باشد. پس محاسبات عقلانی در ادوار گوناگون که اولویت‌های ارزشی افراد دچار تغییر می‌گردد، می‌تواند بر رفتار سیاسی -برخلاف نگرش سیاسی تثبیت‌شده- تأثیر بگذارد.

۲. تأثیرپذیری از جمع: کنش سیاسی افراد می‌تواند برخلاف نگرش سیاسی آنان و متأثر از فشار جمع (تبعیت از جمع) و یا هیجان‌ها و احساسات مقطعی (جوگیری) باشد.

۳. گرایش به افراد (دوری از آن‌ها) به‌خاطر ویژگی‌های شخصی یا شخصیتی مطلوب (نامطلوب): کنش سیاسی در شکل رفتار رأی‌دهی می‌تواند متأثر از ویژگی‌های شخصی یا شخصیتی مطلوب (نامطلوب) افراد و برخلاف نگرش‌های سیاسی تثبیت‌شده باشد. در این

وضع، کنشگران سیاسی متأثر از ویژگی‌های یادشده سیاست‌مداران، به آنان متمایل شده و یا به خاطر ویژگی‌های نامطلوب از افراد یا احزاب نزدیک به لحاظ نگرشی دور می‌گردند.

۴. عدم شناخت ارزش‌ها و عقاید اساسی و یا احزاب و گروه‌های سیاسی: عدم شناخت و درک درست افراد از ارزش‌ها و عقاید اساسی خود و همچنین تمایلات و خواسته‌های افراد و احزاب سیاسی می‌تواند موجب آن شود که افراد برخلاف نگرش‌های خود رفتار کنند.

علی‌رغم عدم وجود رابطه قطعی میان نگرش سیاسی و کنش سیاسی و مستقیم و ضروری نبودن رابطه آن‌ها، لزوم توجه و پرداختن به آن این است که نگرش سیاسی احتمال کنش‌های سیاسی خاص را افزایش داده و عاملی جهت پیش‌بینی احتمالی کنش‌های سیاسی است. لذا، شناخت آن به شناخت احتمالی کنش‌های سیاسی کمک کرده و قابلیت پیش‌بینی در حوزه سیاست را افزایش می‌دهد. همین مهم محرک این تحقیق برای تعیین معنا و چگونگی شکل‌گیری نگرش سیاسی است. آن‌گونه که پیدا است مقاله تلاش دارد تا ضمن بسط نظری مفهوم نگرش سیاسی، عوامل و چگونگی شکل‌گیری آن را توضیح دهد. با این توضیح که مقاله تنها بر عوامل جامعه‌شناختی مؤثر بر نگرش سیاسی تمرکز خواهد داشت.

مبانی نظری و پیشینه‌شناسی تحقیق

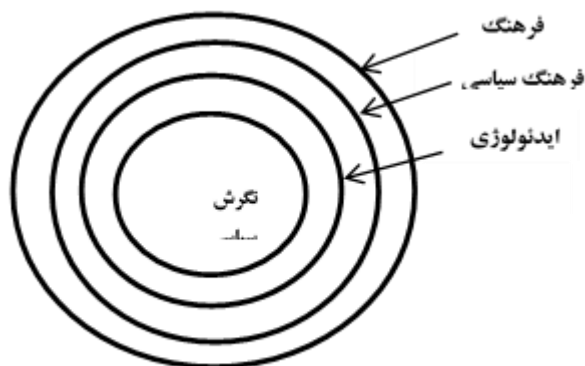
تعریف نگرش سیاسی

برای شناخت معنای نگرش سیاسی لازم است دو مفهوم مرتبط دیگر، یعنی «ایدئولوژی» و «فرهنگ سیاسی» تعریف گردد؛ زیرا معنای نگرش سیاسی در نسبت با این مفاهیم قابل شناسایی است. ایدئولوژی سیاسی که به مجموعه‌ای از باورها و ارزش‌های سیاسی درباره نوع حکومت اطلاق می‌گردد؛ پایه و بستر نگرش سیاسی است و نگرش سیاسی در درون یک ایدئولوژی خاص معنا می‌یابد. ایدئولوژی سیاسی؛ شامل باورهای اساسی درباره شیوه پایه‌ریزی سیاست است و برخلاف نگرش سیاسی که «به‌سرعت و محدوده تغییرات در موقعیتی خاص» توجه دارد به توصیف رابطه میان ارزش‌های اساسی

جامعه می‌پردازد و شیوه تأثیر نهادهای سیاسی را در دستیابی به این رابطه یا حفظ آن توضیح می‌دهد. به همین خاطر، «هواداران هر ایدئولوژی می‌کوشند تا ارزش‌های خود را به‌عنوان اساس رژیم یا قواعد بازی سیاست نهادینه کنند» (اونیل ۱۳۸۶: ۹۲). در مقابل، نگرش‌های سیاسی مربوط به میزان «سرعت» و «روش‌هایی» است که به‌واسطه آن تغییرات سیاسی درباره ارزش‌های اساسی در جامعه و حکومت مورد نظر صورت می‌پذیرد. از نظر واندری (۲۰۱۶: ۳۷۱) نگرش سیاسی «شامل عقاید و ارزش‌هایی است که اساس عملکرد سیستم سیاسی مشخص می‌باشد. این نگرش‌ها؛ شامل دانش و مهارت‌ها درباره عملکرد سیستم سیاسی و قضاوت مثبت یا منفی درباره این سیستم است. این نگرش‌ها تصمیم درباره این است که مشارکت مردم چگونه است، آن‌ها به چه کسی رأی می‌دهند و از کدام احزاب سیاسی حمایت می‌کنند؟». نگرش سیاسی به اوضاع خاص تغییرات سیاسی در کشور مورد نظر، توجه می‌کند؛ در این معنا نگرش‌ها خاص هستند؛ در حالی که ایدئولوژی سیاسی عام و کلان است. به معنای دیگر ایدئولوژی سیاسی عقاید فراگیر در این باره است که دولت و جامعه چگونه باید سازمان‌بندی و اداره شوند (کیندر و سیرز ۱۳۷۸: ۲۷۷) و نگرش سیاسی به چگونگی عمل در درون این بستر سیاسی اشاره دارد.

ایدئولوژی سیاسی در بستر فرهنگ سیاسی رشد و گسترش یافته و دارای نسبتی مشخص با آن است. با این وجود، فرهنگ سیاسی متفاوت از ایدئولوژی سیاسی است و آن را می‌توان از ایدئولوژی سیاسی تمیز داد. فرهنگ سیاسی مجموعه‌ای از شیوه‌های تفکر درباره سیاست و حکومت است که میان بخش عظیمی از افراد مشترک می‌باشد و فراهم‌آورنده محیطی روانی است که تعارض و رقابت سیاسی در چارچوب آن انجام می‌شود و خط‌مشی‌های انجام رفتارهای درست در محدوده آن پدید می‌آید (رنی ۱۳۷۴: ۹۲). فرهنگ سیاسی به «مجموعه‌ای از نگرش‌ها و باورها و احساسات اکثریت اعضای یک جامعه نسبت به سیاست و حکومت» اطلاق شده و دربردارنده «عقاید اعضای آن جامعه نسبت به مبانی فکری و قواعد رفتاری یک نظام سیاسی» است (دائرةالمعارف بین‌المللی علوم اجتماعی ۱۹۶۸). در این معنا، فرهنگ سیاسی مجموعه‌ای از ارزش‌ها، هنجارها، عقاید و شناخت‌ها در حوزه سیاست و نسبت به حکومت است که اهداف سیاسی جامعه را تعریف

می‌کند. در فرهنگ سیاسی، صحبت از چرایی حکومت و وظیفه آن، ارزش، حدود اختیارات و مبانی مشروعیت حکومت، حکومت مطلوب، رابطه حکومت با مردم و مانند آن است و فرهنگ سیاسی بستری برای شکل‌گیری ایدئولوژی سیاسی فراهم می‌آورد. ایدئولوژی سیاسی مبتنی بر ارزش‌های سیاسی شکل می‌گیرد و انتخاب نوع حکومت مبتنی بر ارزش‌های فرهنگی است. ایدئولوژی سیاسی مبتنی بر فرهنگ سیاسی و از میان انواع حکومت یکی را توصیه و آن را مناسب‌ترین برای پیگیری اهداف کلان مشخص‌شده از سوی فرهنگ سیاسی اعلام می‌کند. نگرش سیاسی اما به نوع فعالیت‌ها در درون هر حکومت و چگونگی تحقق اهداف در آن مربوط می‌باشد که ربط مشخصی با ارزش‌ها و خواسته‌ها دارد. در این نگاه رابطه فرهنگ سیاسی با ایدئولوژی سیاسی و نگرش سیاسی، عموم و خصوص مطلق است. شایان ذکر است، ارزش‌ها، هنجارها و باورهای جهت‌دهنده به ارزیابی‌های سیاسی، ضرورتاً سیاسی و محدود به این حوزه نیستند و بسیاری از آنها به حوزه‌های دیگر مربوط‌اند؛ اما هرگاه آن‌ها انگیزه کنش سیاسی را فراهم آورند و یا در حوزه‌های سیاسی پیگیری شوند، دیگر سیاسی به حساب می‌آیند.



روش‌شناسی تحقیق

نوع تحقیق

از آنجایی که این تحقیق به توسعه دانش موجود در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی یاری خواهد رساند می‌توان این تحقیق را توسعه‌ای دانست.

جامعه آماری تحقیق

جامعه آماری تحقیق مکتوبات موجود در موضوع جامعه‌شناسی سیاسی و روان‌شناسی اجتماعی است.

جمعیت نمونه تحقیق

به سبب هدف تحقیق که پاسخ به عوامل مؤثر بر نگرش سیاسی است، می‌باید اسناد و متون مربوطه، مورد بررسی قرار گیرند؛ پس شناسایی اسناد و ممانعت از جا افتادن اسناد، ضرورتی قابل اعتنا و حیاتی برای تحقیق است. نویسنده برای حل این مشکل از روشی همانند «گلوله برفی» در نمونه‌گیری‌های مربوط به مصاحبه سود برد. در این روش پس از انتخاب ابتدایی متونی که به سؤال تحقیق می‌پردازند و مطالعه آن‌ها، متون جدید شناسایی و مورد مطالعه قرار گرفت. این متون نیز خود منبعی برای شناسایی متون جدید شد و این گردونه تا تحقق احساس اشباع و تکرار از سوی محقق ادامه یافت.

روش جمع‌آوری داده

با توجه به مسئله و هدف تحقیق پیداست اطلاعات مورد نیاز جهت پاسخگویی به سؤال تحقیق از نوع کیفی و منبع اخذ اطلاعات، اسناد مکتوب می‌باشد. پس روش تحقیق می‌باید جمع‌آوری اطلاعات کیفی از اسناد را ممکن کرده و اطلاعات معتبری به دست دهد. روش توصیفی-تحلیلی مناسب چنین تحقیق‌هایی است و ظرفیت لازم جهت پاسخگویی به سؤالات مشابه این تحقیق را داراست.

یافته‌ها و تجزیه و تحلیل داده‌ها

عوامل جامعه‌شناختی شکل‌دهنده نگرش سیاسی

جامعه‌پذیری سیاسی

یکی از علل شکل‌گیری نگرش سیاسی جامعه‌پذیری سیاسی یا تربیت در فضای خاص و انتقال عقاید و ارزش‌های سیاسی مشخص به دیگران است. از گذشته در میان

نویسندگان، جدالی بر سر خطی یا غیرخطی بودن جامعه‌پذیری وجود داشت و در حالی که برخی تربیت را فرآیند یک‌جانبه انتقال معنا از یک فرد یا گروه به افراد و گروه‌های دیگر می‌دانستند دیگران این فرآیند را دوجانبه می‌دیدند. در نگاه اول، افراد در معرض تربیت، پذیرنده صرف هستند که در مواجهه با افکار و عقاید و ارزش‌های جدید، آن‌ها را درونی و ملکه ذهن و الگوی رفتار می‌کنند؛ اما در نگاه دوم افراد در مواجهه با اطلاعات جدید، توان تجزیه و تحلیل و اخذ و رد و یا تعدیل دارند. در این نگاه، افراد براساس و با اتکا به توانایی استدلال و حساس‌گری و تجربیات گذشته از این امکان برخوردارند که اطلاعات را رد کرده و یا به آن‌ها معنای جدیدی ببخشند. با توجه به این جدال، در نگاه کلان به جامعه‌پذیری (و جامعه‌پذیری سیاسی) دو دسته افراد قابل تشخیص‌اند: ۱. آنان که انتقال‌دهنده اطلاعات هستند؛ ۲. گروهی که در معرض اطلاعات قرار می‌گیرند. حال، اختلاف بر سر منفعل یا غیر منفعل بودن طرف تربیت (و تربیت سیاسی) است و اینکه آیا تربیت، خطی یک‌طرفه (از سوی تربیت‌کننده) است و یا غیرخطی و پیچیده می‌باشد.

گذشته از جدال فوق، یک برداشت از جامعه‌پذیری سیاسی با این سؤال اساسی درگیر است که ملت‌ها چگونه کودکانشان را تربیت می‌کنند (می‌توانند تربیت کنند) که شهروندان خوبی باشند؟ (کیندر و سیرز ۱۳۸۷: ۴۴۲). در پاسخ به این سؤال موضوع انتقال فرهنگ مطرح می‌گردد که نتیجه آن «ترویج ثبات وضع موجود» و «حفظ کنترل بر شهروندان توسط مراجع قدرت سنتی» است.^۱ این تعبیر از جامعه‌پذیری سیاسی تلقین آگاهانه اطلاعات، ارزش‌ها و شیوه عمل سیاسی و وجود مراکز آموزشی را که رسماً عهده‌دار این مسئولیت هستند، پیش‌فرض می‌گیرد. برای انتقال الگوهای رفتار سیاسی می‌باید مراکز تأسیس شوند که این وظیفه را بر عهده بگیرند. پس هم انتقال الگوها «ارادی» و «آگاهانه» است و هم مراکز انتقال الگوها «رسمی» هستند؛ اما نوع دیگری از برداشت وجود دارد که هم

۱. هاوارد (۱۳۸۷: ۴۳۹) معتقد است: فرهنگ‌های سیاسی اکثراً پادارند؛ زیرا مهم‌ترین عناصر سازنده آن‌ها به دست نهادها و عاملان گوناگون پرورش سیاسی تقویت و تحکیم می‌شوند و از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابند و از نظر آلموند و همکاران (۱۳۸۱: ۵۹) جامعه‌پذیری سیاسی موجب انتقال فرهنگ سیاسی (اندیشه و باورهای سیاسی) از یک نسل به نسل بعدی است.

انتقال الگوهای سیاسی را ناآگاهانه و غیرارادی می‌داند و هم معتقد به مراکز غیررسمی انتقال الگوها است (برای تفصیل مراجعه شود به: گرنشتاین ۱۹۶۸: ۵۵۱، به نقل از: هولندر ۱۳۷۸: ۴۲۴). با توجه به جدال فوق می‌توان دو نوع جامعه‌پذیری سیاسی را از هم تمیز داد: ۱. جامعه‌پذیری سیاسی مستقیم؛ ۲. جامعه‌پذیری سیاسی غیرمستقیم.

جامعه‌پذیری سیاسی مستقیم آن شکل است که مراجعی مشخص از پیش و آگاهانه، اراده به انتقال الگوهای سیاسی به مخاطبان دارند. در این نوع جامعه‌پذیری سیاسی اطلاعات، ارزش‌ها یا احساساتِ ناظر به موضوعات سیاسی به صراحت انتقال می‌یابد (آلموند و همکاران ۱۳۸۱: ۵۸). هرچند مهم‌ترین مرجع برای جامعه‌پذیری سیاسی خانواده است که می‌تواند نقش مستقیم در انتقال ارزش‌های سیاسی به افراد داشته باشد^۱، اما اغلب مراجع جامعه‌پذیری سیاسی مستقیم، سازمانی و رسمی هستند. از جمله این مراکز می‌توان به مؤسسات و سازمان‌های دولتی و غیردولتی، مدرسه، رسانه‌های جمعی، اتحادیه‌های صنفی و احزاب سیاسی اشاره کرد (واندری ۲۰۱۶: ۳۷۴؛ کانل ۲۰۰۷: ۲۵۹-۲۵۷). مراکز رسمی تربیت سیاسی، عاملانی هستند که با انتقال الگوهای سیاسی و تزریق آن‌ها به جان و روح مخاطبان، افراد وابسته، تابع و مطیع شکل می‌دهند.

جامعه‌پذیری سیاسی غیرمستقیم به فرآیند انتقال الگوهای سیاسی به شکل غیرمستقیم و غیرارادی گفته می‌شود. افراد به واسطه زندگی در محیط‌ها و شرایط مشخص در معرض ارزش‌ها و عقاید و احساسات خاص هستند که این امر شاید نه از سوی ارائه‌کننده و نه مخاطب شناخته شده و یا آگاهانه باشد. افراد به واسطه زندگی در یک محیط خانوادگی یا اجتماعی خاص و یا ارتباط با دسته‌ای از گروه‌های اولیه، الگوهای سیاسی خاص را درونی می‌کنند. زندگی و تجربه در شرایط ویژه، خود نوعی تربیت و درونی‌سازی است؛ زیرا چارچوب فکری-ارزشی افراد در نتیجه اخذ اطلاعات از محیط شکل می‌گیرد^۲. یک معنای اجتماعی بودن افراد به همین وضع؛ یعنی تأثیرپذیری آنان از محیط‌های زندگی اشاره دارد.

۱. نزدیکی گرایش‌های سیاسی افراد به گرایش‌های خانوادگی آنان نشانه این تأثیر خانواده است (هاوارد ۱۳۸۳: ۴۴۰).

۲. به همین خاطر آلموند و همکاران (۱۳۸۱: ۵۸) معتقدند جامعه‌پذیری سیاسی غیرمستقیم هنگامی رخ می‌دهد که تجربیات ما ناخواسته به دیدگاه‌های سیاسی ما شکل می‌دهد.

جریان جامعه‌پذیری سیاسی از همان اوان زندگی و دوران کودکی آغاز می‌گردد و کودک به واسطه زندگی در یک محیط خانوادگی خاص نوع خاصی از ارزش‌ها و اعتقادات را درونی می‌کند.

این وضع، شکل‌گیری «ساختار شخصیتی» افراد را نتیجه می‌دهد که به احتمال زیاد ثبات طولانی‌مدت دارد. ساختار شخصیتی افراد در سال‌های ابتدایی زندگی شکل می‌گیرد و ساختارهای شخصیتی تعیین‌کننده رفتارهای سیاسی افراد در بزرگسالی هستند. نگرش‌ها و رفتارهای سیاسی افراد در بزرگسالی صورت‌تعمیم‌یافته از همین خصیصه‌های اصلی شخصیتی می‌باشند.^۱

آن‌گونه که اشاره شد، جامعه‌پذیری منحصر به دوران کودکی نیست و فرآیند عمرانه به حساب می‌آید. یکی از مراکز جامعه‌پذیری سیاسی غیررسمی که تأثیر زیادی در تثبیت یا تغییر نگرش‌های افراد در طول زندگی دارد، گروه‌های کوچک است. افراد در گروه‌های کوچک در تعامل مکرر با هم‌اند و در طی فرآیند تعاملات با اعضای گروه ارزش‌ها و هنجارهای گروه را پذیرفته و درونی می‌کنند. این امر، یعنی درونی‌کردن ارزش‌ها و هنجارهای گروه، فرآیندی ناخودآگاه و غیر ارادی است، زیرا بخشی از تربیت افراد در نتیجه تعاملات رو در رو با افراد مهم و مورد توجه انجام می‌گیرد. از سوی دیگر، چنانچه افراد الگوهای مورد پذیرش گروه را رعایت نکنند، با ضمانت‌های اجرایی و تنبیه مواجه شده و از گروه طرد خواهند شد. افراد برای تحصیل مقبولیت و پرهیز از محرومیت از حقوق اجتماعی حاضرند رفتار خود را با هنجارهای گروه تطبیق دهند (میلبرث و گونل ۱۳۸۰: ۵۶).

جامعه‌پذیری سیاسی چه به شکل مستقیم یا غیرمستقیم نتیجه‌ای مشخص در پی دارد که آن شکل‌گیری «هویت» سیاسی است (کیندر و سیرز ۱۳۸۷: ۴۳۵). هویت سیاسی به معنای «تعلق روان‌شناختی» یا «تعهد» به یک نگرش سیاسی است و اهمیت آن را تداوم در طول زندگی مشخص می‌کند. همچنان که «هویت» تعیین‌کننده «خود» خویشتن و «تمایزبخش» یک فرد از دیگری است، «هویت سیاسی» مرزها و تعلقات سیاسی را مشخص و محدود

۱. گرایش‌های کسب‌شده در دوره بزرگسالی، در چارچوب مرزهای کلی ایجادشده توسط گرایش‌های پیشین، شکل می‌گیرند (وایسبرگ ۱۹۷۴، به نقل از: کیندر و سیرز ۱۳۷۸: ۴۲۵).

می‌کند (میلبرث و گوئل ۱۳۸۶: ۸۷). نتیجه هویت سیاسی، شکل‌گیری گرایش‌های سیاسی و ترجیحات حزبی افراد است. هویت سیاسی که در دوران کودکی شکل و نضج می‌گیرد اغلب در برابر تغییر مداوم و گاهی در سراسر عمر ثابت باقی می‌ماند (رینولدز ۱۹۷۹: ۱۶۰). گرایش‌های مشخص‌تر افراد نسبت به جناح‌ها و احزاب و حتی موضوعات سیاسی (طرفداری یا ضدیت) و ترجیحات آنان و انتخاب از میان هر یک از موارد پیش‌گفته ریشه در هویت سیاسی دارد. هویت سیاسی تنها تعیین‌کننده جهت‌گیری‌های سیاسی افراد نیست؛ بلکه نظرات درباره نقش «خود» در سیاست را هم مشخص می‌کند. در این معنا خودسیاسی به خودآگاهی سیاسی جهت می‌دهد.

رسانه/تبلیغات:

در خصوص تأثیر رسانه بر نگرش، دو نظر کاملاً متفاوت وجود دارد: در حالی که برخی تأثیر رسانه را در شکل‌گیری نگرش، حداقلی می‌دانند، برخی دیگر به تأثیر زیاد رسانه در شکل‌گیری نگرش باور دارند (برای تفصیل مراجعه شود به: رابرتس و مکوبی ۱۳۷۸: ۱۴۲-۱۳۷). لازارسفلد و همکاران (۱۹۴۸ م) از جمله نویسندگانی هستند که نقش رسانه را در شکل‌گیری نگرش ناچیز می‌دانند. آنان در بررسی‌های تجربی خود به این نتیجه رسیدند که نگرش افراد و انتخاب آنان از میان گزینه‌های مختلف انتخاباتی، متأثر از وضعیت اجتماعی-اقتصادی آنان است. این شرایط اجتماعی-اقتصادی است که افراد را به سمت یک نگرش و یا گزینه انتخاباتی هدایت می‌کند. لازارسفلد و همکاران نقش رسانه‌ها را صرفاً در حد تقویت گرایش‌های از پیش موجود تبیین می‌کنند و وظیفه‌ای فراتر از این برای آن‌ها متصور نیستند. به عقیده آنان رأی‌دهندگان اساساً با رسانه‌ها و نگرش‌های مخالف ارتباط برقرار نمی‌کنند تا متأثر از آن‌ها شوند و در صورت برقراری ارتباط نیز اطلاعات آن‌ها را پس می‌زنند^۲ (کیندر و سیرز ۱۳۷۸: ۴۰۱).

۱. Reynolds

۲. به عقیده رابرتس و مکوبی (۱۳۷۸: ۱۴۶) «اکثر «عامه مردم» گرایش دارند که روندهایی را در محتوای رسانه‌ها درک کنند که مؤید نظرات خود آن‌ها است».

در همین دسته معتقدان به «هویت حزبی» قابل شناسایی‌اند. این نویسندگان که به پیوند عاطفی میان رأی‌دهندگان با احزاب سیاسی اعتقاد دارند تأثیر رسانه را در تغییر نگرش ناچیز می‌بینند. نویسندگان معتقد به «هویت حزبی»، علقه و پیوند عاطفی میان پیروان و احزاب و گروه‌های سیاسی را مانع از تأثیرگذاری رسانه‌ها بر نگرش‌های افراد می‌دانند و این پیوند را به وضعیت خانوادگی پیروان نسبت می‌دهند. پس رسانه‌ها نقش چندانی در شکل‌گیری یا تغییر نگرش‌ها ندارند (رهنورد و مهدوی‌راد ۱۳۸۹: ۲۲۹). برخی نویسندگان معتقد به نظریه انتخاب عاقلانه، در این دسته جای می‌گیرند. از آنجایی که این گروه، انتخاب‌های افراد را ناشی از محاسبات عقلانی و سود و زیان می‌دانند؛ جایی برای رسانه در شکل‌گیری نگرش‌ها قائل نیستند. واضح است که پیش‌فرض آنان اغواگری رسانه و نقش تهییجی و غیرعقلانی آن در جهت‌دهی به افکار و احساسات است و این در تضاد با عاقل دانستن افراد می‌باشد. اگر فرد اعتقاد به عقلانی عمل کردن کنشگران سیاسی داشته باشد و از سوی دیگر نقش رسانه را اغواگری از طریق تهییج احساسات بداند، پرواضح است که نمی‌تواند برای رسانه در شکل‌گیری نگرش نقشی قائل شود.

دسته دوم نظریات، نقش رسانه را در شکل‌گیری نگرش و تثبیت یا تغییر آن زیاد می‌دانند (آرم ۱۳۷۶ ه.ش) یکی از این افراد است). استدلال‌های این گروه بسیار متفاوت و بعضاً با پیش‌فرض‌های کاملاً متضاد است. از باب مثال، شومپتر از نظریه‌پردازان سیاسی، معتقد به تأثیر رسانه در شکل‌دهی به افکار عمومی است. شومپتر متأثر از روان‌شناسان اجتماعی همچون گوستاو لوبون، عامه مردم را «ناتوان از انجام هرگونه کار مستقل فکری و مهبای پذیرش نیروهای خارجی» قلمداد می‌کند و موضوعات سیاسی را فراتر از فهم آنان می‌بیند. به عقیده وی، موضوعات سیاسی برای عامه مردم؛ مانند «یک دنیای دروغین» است و در کنار فعالیت‌های اوقات فراغت قرار می‌گیرد (به نقل از: هلد ۱۳۶۹: ۲۵۶). دور بودن موضوعات سیاسی (ملی و بین‌المللی) از زندگی روزمره موجب ضعف تحلیلی و ضعف داوری مردم از خط‌مشی‌های رقیب شده و آن‌ها را در موقعیت دست‌کاری و فشار گروه‌های سیاسی از طریق رسانه‌ها قرار می‌دهد. پس در حوزه سیاست آنچه با آن

مواجه‌ایم، یک اراده مردمی «ساخته‌شده» است نه «اصیل» و «دموکراسی کلاسیک» در واقعیت، «محصول فرآیند سیاسی است و نه نیروی محرکه آن» (همان: ۲۶۵).

دسته‌ای دیگر از نویسندگان - که در ذیل نظریات انتخاب عاقلانه قرار می‌گیرند - معتقدند تحولات اجتماعی دهه‌های اخیر؛ یعنی گسترش سطح سواد و تعداد باسوادان و همچنین آگاهی‌های رسانه‌ای منجر به کاهش هویت و وابستگی‌های حزبی-سیاسی شده است. اگر در گذشته افراد بیشتر متأثر از هویت سیاسی بودند و نگرش‌ها و انتخاب‌های سیاسی آنان با این هویت تعیین می‌شد؛ امروزه هویت حزبی-سیاسی کاهش یافته و انتخاب‌های مردم با بررسی ادعاها انجام می‌گیرد. بررسی موضوعات سیاسی تعیین‌کننده نگرش‌ها و انتخاب‌های مردم است و نه پیروی از «عادت» و «علقه». در این وضع، اخذ «اطلاعات» عنصری اساسی برای تجزیه و تحلیل امور است و اساساً بدون وجود اطلاعات، امکان بررسی و انتخاب وجود ندارد. ذهن خلاق و تحلیل‌گر برای بررسی امور نیاز به اطلاعات دارد و رسانه عاملی جهت انتقال اطلاعات به مخاطبان است. رسانه «نقش مهمی در رساندن اطلاعات به شهروندان و کمک به ساختن نحوه تصور و تلقی آن‌ها از مسائل و اختلافات سیاسی ایفا می‌کند» (هاوارد ۱۳۸۳: ۴۳۹). رسانه‌ها ضمن جمع‌آوری و دسته‌بندی اطلاعات، آن‌ها را به مخاطبان انتقال می‌دهند و آنان را برای تفسیر امور و موضوعات توانا می‌کنند. اساساً، گسترش رسانه‌های جمعی، انفجار اطلاعات و آگاهی از امور سیاسی را نتیجه داده و موجب شده مردم به طیف وسیعی از اطلاعات - که پیش‌زمینه تفسیر و انتخاب است - دسترسی پیدا کنند (برای تفصیل مراجعه شود به: کانل ۲۰۰۷: ۳۵۸؛ عبدالمطلب ۱۳۸۸). البته، برخی فراتر از این اعتقاد دارند که در جوامع امروزی نقش رسانه بسیار بیشتر از آنچه گفته شد می‌باشد و رسانه به ابزار شکل‌دهی به «هویت»‌ها تبدیل شده است (آلموند و همکاران ۱۳۸۱: ۶۸). رسانه از طریق ساختن هویت کنشگران سیاسی - اجتماعی پیامدهای کنش آن‌ها را هم تعیین می‌کند. رسانه‌ها «چگونگی بروز کنش سیاسی» (تهییج یا منع) و «نوع مشارکت سیاسی» (خشونت‌آمیز، مسالمت‌آمیز و...) را هم مشخص می‌کنند (شیخ‌الاسلام و عسگریان ۱۳۸۸).

در انتها جا دارد به این نکته مهم اشاره شود که نقش رسانه در امر شکل‌دهی به نگرش‌های سیاسی دوگانه و یک‌بار به‌عنوان «کارگزار» (عامل) شکل‌گیری نگرش و دیگری

«ابزار» شکل‌گیری آن است. رسانه به‌مثابه کارگزار شکل‌گیری نگرش سیاسی، به‌عنوان یک نهاد در کنار سایر نهادهای اجتماعی-سیاسی، نقش جامعه‌پذیری سیاسی را ایفا می‌کند؛ اما رسانه می‌تواند ابزار سایر کارگزاران جامعه‌پذیری سیاسی هم باشد. در اینجا، رسانه خود واجد اصالت و استقلال نیست؛ بلکه ابزاری در دست سایر عاملان و مراکز جامعه‌پذیری سیاسی، مانند دولت می‌باشد^۱.

گروه

گروه متشکل از تعدادی از افراد است که ضمن داشتن خصوصیات و اهداف مشترک برای تحقق این اهداف تلاش مشترک دارند (پالمر و همکاران ۱۳۸۰: ۵۲). گروه با ملاک‌های مختلف به انواعی تقسیم می‌شود (کوچک/بزرگ؛ رسمی/غیررسمی؛ سازمان‌دهی شده/غیر سازمان‌دهی شده؛ اولیه/ثانویه و ...) اما آن دسته از گروه‌ها که برای این نوشته حائز اهمیت است؛ گروه‌های کوچک می‌باشند. گروه کوچک به گروهی گفته می‌شود که از روابط رو در روی افراد شکل می‌گیرد و افراد در آن با یکدیگر آشنا و معمولاً به هم علقه و احساس عاطفی مثبت دارند.

افراد از کودکی وارد گروه‌های کوچک می‌شوند و متأثر از آن‌ها نگرش‌ها و فراتر از آن شخصیتشان شکل می‌گیرد. حضور در گروه فرد را در معرض تأثیرات مستقیم یا غیرمستقیم قرار داده و به جامعه‌پذیری وی کمک می‌کند (برای تفصیل مراجعه شود به: آرم ۱۳۷۶: ۲۵۸). اساساً، حضور در گروه، جامعه‌پذیری غیرمستقیم فرد را نتیجه می‌دهد؛ زیرا بسیاری از اطلاعات، احساسات و ارزش‌های فرد، اخذشده از گروه است. شخصیت و نگرش افراد متأثر از اطلاعات، احساسات و ارزش‌های دریافتی و درونی‌شده است و آشنایی با هر یک از این مؤلفه‌ها، پیش‌شرط درونی کردن آن‌ها است و گروه افراد را با الگوهای هنجاری آشنا می‌کند؛ اما جامعه‌پذیری در گروه مکانیزم‌های دیگری هم دارد و گروه از ابزارهای دیگری هم برای جامعه‌پذیری اعضا استفاده می‌کند. مرحله پس از آشنایی با الگوهای هنجاری-

۱. آلموند و همکاران (۱۳۸۱: ۶۸) رسانه‌های جمعی تحت کنترل حکومت‌های اقتدارگرا را نیروی قدرت‌مندی در شکل‌دهی به باورهای سیاسی می‌دانند.

ارزشی در فرآیند تربیت و جامعه‌پذیری، هم‌نوایی فرد با هنجارهای گروهی است که این امر یا دلبخواهی و از روی میل و رغبت انجام می‌گیرد و یا بر اثر فشار گروه می‌باشد. افراد از آن رو نظرات گروه را پذیرا هستند که یا از تنبیه و مکانیزم‌های ضمانتی آن واهمه دارند و یا مایل‌اند شبیه اعضای گروه شوند. «متفاوت بودن می‌تواند دشوار یا ناخوشایند باشد. گروه ... از طریق برانگیختن یا وادار کردن اعضای خود به متابعت از ایستارها یا رفتارهای پذیرفته‌شده گروه، آن‌ها را جامعه‌پذیر می‌سازد» (آلموند و همکاران ۱۳۸۱: ۶۶). پس گروه سه ابزار کلان برای همراه کردن اعضا دارد: اقناع، ضمانت اجرا (تنبیه) و محبت. در شکل اول، گروه با ارائه دلیل تلاش دارد نظرات خود را به اعضا بقبولاند و اعضا پس از اقناع نسبت به استدلال‌های گروه به نظرات آن تمکین می‌کنند. تنبیه، مرحله پس از اقناع است و حکم ابزار مکمل را برای آن دارد. چنانچه عضوی از گروه از استدلال‌های ارائه‌شده قانع نشد و از هنجارهای آن سرباز زد گروه برای «به راه» آوردن عضو منحرف به تنبیه متوسل می‌شود و اعضای گروه نیز برای تحصیل مقبولیت و پرهیز از محرومیت از حقوق اجتماعی حاضرند رفتار خود را با هنجارهای گروه تطبیق دهند (پالمر و همکاران ۱۳۸۰: ۵۶). «محبت» ابزار دیگر جامعه‌پذیری گروه است که به واسطه آن عضو گروه به دلیل علقه و احساس عاطفی نسبت به سایر اعضا و احترام برای آنان به هنجارهای گروه گردن می‌گذارد. هم‌نوایی از این نوع با گروه‌های مرجع بسیار متداول است.

طبقه

افراد از طبقات اجتماعی متفاوت، انتخاب‌های متفاوتی در عرصه سیاست دارند. این یک فرض پذیرفته‌شده در غرب بود که افراد طبقات پایین به احزاب چپ و رادیکال گرایش دارند و گرایش افراد طبقات متوسط به بالا به احزاب راست و محافظه‌کار است. انتخاب‌های طبقات مختلف از میان احزاب مشخص نشان‌دهنده ترجیحات سیاسی هر یک از طبقات اجتماعی است و این انتخاب‌ها ریشه در نگرش‌های سیاسی بنیادین دارد. میلبرث و گوئل (۱۳۸۶: ۲۰) معتقدند نگرش‌ها و روحیات مردم متأثر از طبقات اجتماعی آنان است و

محیط اجتماعی طبقات، تربیت سیاسی مردم را موجب می‌گردد؛^۱ به‌گونه‌ای که «محیط اجتماعی طبقات پایین‌گرایش به تربیت کسانی دارد که وضع موجود را تغییر دهند و محیط اجتماعی طبقات بالا، پرورش‌دهنده روحیات مدافع وضع موجود است». با این تصور افراد طبقات پایین مدافع و موافق اعتراضات و مشارکت سیاسی افراطی هستند؛ در حالی که افراد طبقات بالا از مشارکت نرمال و قانونی و معتدل پشتیبانی می‌کنند.

برخی یک گام جلوتر نهاده و اساساً مبارزات حزبی را ادامه مبارزه طبقاتی می‌دانند. در این اندیشه احزاب ریشه در طبقات داشته و پیگیر منافع طبقات پایه هستند (مارکسیست‌ها به این نظر باور دارند). از باب مثال، لیپست معتقد است: «مبارزه حزبی بیش از هر چیز دیگر مبارزه‌ای بین طبقات است و بیشترین و تنها واقعیت محرک درباره حمایت از حزب سیاسی این است که در کشور به‌واقع توسعه‌یافته، گروه‌های با درآمد کم به احزاب چپ رأی می‌دهند؛ در حالی که گروه‌های با درآمد بالاتر اساساً به احزاب راست رأی می‌دهند» (به نقل از: پالمرو و همکاران ۱۳۸۰: ۶۰). احزاب دارای پایه طبقاتی، ابزار طرفداران (اعضای طبقه) برای بسیج و پیگیری منافع محسوب می‌شوند و اعضای طبقات از طریق احزاب وابسته، اهداف معین و منافع طبقاتی را دنبال می‌کنند. در این دسته دوز و لیپست (۱۳۷۳: ۳۸۹) باور دارند سیاست، ابزار طبقات برای حصول منافع و نوعی مبارزه طبقاتی است و دموکراسی «بیان دموکراتیک از مبارزه طبقاتی» را نشان می‌دهد.

آن‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، تحقیقات تجربی فراوان انجام گرفته در غرب پیرامون رابطه میان طبقات و نگرش‌ها و گرایش‌های سیاسی اغلب این رابطه را تأیید می‌کند^۲ (برای تفصیل مراجعه شود به: باتلر ۱۹۷۰؛ آلموند و همکاران ۱۳۸۱: ۹۸). کیندر و سیرز (۱۳۷۸: ۳۰۲) با اشاره به تعدادی از این تحقیقات نتیجه می‌گیرند در آمریکا طبقه متوسط و بالا از نظر نامزدهای

۱. میلبرث و گوئل این نظر را بسیار مشهور می‌دانند.

۲. آرم (۱۳۷۶: ۲۶۵) علاوه بر اعتقاد به رابطه میان طبقه و نگرش‌های سیاسی، برخی ویژگی‌های سیاسی دیگر را هم به افراد طبقات مختلف نسبت می‌دهد. به عقیده وی «تمایل به استقلال و نیاز به موفقیت»، «سطح آگاهی»، «حس اعتمادبه‌نفس»، «حس اعتماد به رهبران حکومتی و مؤسسات وابسته» و «انجام رفتارهای دموکراتیک‌تر» در میان اعضای طبقات بالا نسبت به طبقات پایین بیشتر است.

انتخابی و احزاب مورد حمایت و همچنین سیاست‌های رفاه اجتماعی‌ای که از آن‌ها دفاع می‌کنند با هم‌وطنان طبقه کارگر و پایین‌تر خود تفاوت دارند؛^۱ اما طبقه به چه طریق نگرش اعضای خود را شکل داده و آن را کانالیزه می‌کند؟

پالمر و همکاران (۱۳۸۰: ۵۹) دو مکانیزم را برای تأثیر طبقه بر نگرش‌ها و رفتارهای سیاسی افراد شناسایی می‌کنند. به عقیده آنان طبقات از طریق: ۱. محدود کردن حوزه عمل اعضا؛ ۲. نفوذ در ارزش‌ها، انتظارات و شناخت کلی آنان نسبت به سیاست، اعضا را به سمت دلخواه جهت می‌دهند. البته، زیست در یک طبقه خاص به دلیل وجود منافع مشترک میان اعضا و همچنین منافع متضاد با سایر طبقات - چنانچه آگاهی از این منافع مشترک شکل بگیرد - یک «هویت» طبقاتی ایجاد می‌کند که این نیز تعیین‌کننده نگرش‌های سیاسی افراد است. زیست در طبقه خاص و آگاهی به هویت طبقاتی (به دلیل وجود منافع متضاد میان طبقات) نگرش‌های سیاسی خاص را ایجاد و ایجاب می‌کند که جهت‌دهنده گرایش‌های سیاسی است.

علی‌رغم تأکیدات بسیار بر وجود رابطه میان طبقات با نگرش‌ها و انتخاب‌های حزبی، برخی دیگر از نویسندگان معتقدند تغییرات گسترده اجتماعی-فرهنگی در غرب موجب کاهش گرایش‌های طبقاتی در حوزه سیاست شده است (اینگلهارت ۱۳۷۳: ۲۹۵؛ کاوناک ۱۳۷۹: ۴۸؛ ایوبی ۱۳۷۷). به عقیده برخی از این نویسندگان، افزایش سطح دانش و آگاهی‌ها، در نتیجه توسعه رسانه‌ها و سطح سواد و همچنین افزایش تعداد باسوادان، منجر به کاهش پیوند انتخاب‌ها با علایق و وابستگی‌های طبقاتی شده است. در این وضع، افراد بیشتر مبتنی بر تجارب و علایق خود و محاسبه منافع شخصی دست به انتخاب‌های سیاسی می‌زنند؛ اما برخی دیگر در این دسته نگاهی متفاوت به دلایل کاهش انتخاب‌های طبقاتی در حوزه سیاست دارند. از باب مثال، اینگلهارت (۱۳۷۳ ه.ش) کاهش تضادهای طبقاتی و تعلقات حزبی مبتنی بر طبقات را در غرب ناشی از تغییرات ارزشی/اخلاقی و گذر از جوامع مادی به جوامع فرامادی می‌داند؛ اما اگرچه وابستگی طبقاتی به احزاب (و احزاب به طبقات) در

۱. از نظر آرم (۱۳۷۶: ۲۶۵) در آمریکا اعضای طبقه متوسط غالباً به حزب جمهوری‌خواه وفا دارند و افراد طبقه پایین به دموکرات‌ها.

چند دهه اخیر در غرب کاهش داشته ولی قطع نشده است و آن‌چنان که اینگلهارت هم اشاره دارد هنوز درصد قابل ملاحظه‌ای از مردم (به نظر اینگلهارت تقریباً نصف آنان) مبتنی بر وابستگی طبقاتی دست به انتخاب می‌زنند. دوم، این وضع (کاهش وابستگی طبقاتی) مخصوص کشورهای فوق پیشرفته غربی است و به کشورهای در حال توسعه یا آن‌هایی که در مرحله صنعتی شدن قرار دارند مربوط نمی‌شود؛ پس در کشورهای اخیر رابطه میان طبقات و نگرش‌های سیاسی قابل ملاحظه و غیر قابل چشم‌پوشی است.

دین/مذهب

بسیاری از نظریات و تحقیقات تجربی، رابطه میان دین با نگرش‌ها و گرایش‌های سیاسی را مورد تأکید قرار داده و بر این نکته صحنه گذاشته‌اند که دین عاملی در جهت شکل‌دهی به نگرش‌های سیاسی و از آن طریق ترجیحات و انتخاب‌های سیاسی است. تأثیر دین بر سیاست به واسطه ماهیت و داعیه آن است؛ زیرا ادیان «حاملان ارزش‌های فرهنگی و اخلاقی هستند که خواهی‌نخواهی پیامدهای سیاسی دارند و بر مسائل سیاسی و سیاست‌های عمومی تأثیر می‌گذارند» (آلموند و همکاران ۱۳۸۱: ۶۵). این بدان معنا است که ادیان به واسطه ادعاهای خود نمی‌توانند به مسائل سیاسی بی‌توجه و از آن پرهیز کنند و متعاقباً دین‌داران ناگزیر به توجه به موضوعات سیاسی‌اند. جامعه‌پذیری دینی به شکل غیرمستقیم نگرش‌های سیاسی را نیز شکل می‌دهد و تربیت دینی با ترتیب سیاسی همراه است. علاوه بر تأثیر دین بر انتخاب‌های سیاسی، این عامل بر میزان مشارکت سیاسی و رأی‌دهی نیز تأثیر قابل ملاحظه‌ای دارد؛ به گونه‌ای که در بین برخی ادیان (مذاهب) و انواع دین‌داری‌ها، میزان مشارکت سیاسی و رأی‌دهی نسبت به سایرین بیشتر است. این گونه، می‌توان نتیجه گرفت که دین هم بر نوع نگرش‌ها و ترجیحات و انتخاب‌های سیاسی و هم میزان مشارکت در فعالیت‌های سیاسی تأثیر دارد.

فاستنو و همکاران (۱۹۹۹ م) در بررسی‌های خود دریافته‌اند که دین بر انتخاب نمایندگان و نوع رأی‌دهی تأثیر دارد و آرای افراد وابستگی دینی (نوع دین) و گروه‌های مذهبی درون منطقه آنان را نشان می‌دهد. بررسی‌های آنان نشان داد نگاه به «موضوعات ویژه» و الگوی

رای‌دهی افراد، مرتبط با دین آنان است. از باب مثال، نوع مواجهه با «قانون سقط جنین» و موافقت یا مخالفت با آن به نوع دین افراد ربط دارد. به عقیده آنان در حالی که پروتستان‌های انجیلی و مورمون‌ها گرایش‌های محافظه‌کارانه داشته و رأی محافظه‌کارانه می‌دهند، رای‌دهی کاتولیک‌ها، یهودی‌ها و برخی گروه‌های سیاسی پروتستان به شکل لیبرال است. بررسی‌های کل‌استد و اسمیت (۱۹۹۲ م) نیز نشان داد در آمریکا بسیاری از انجیلی‌ها خود را به جمهوری خواهان نزدیک می‌دانند؛ در حالی که غیر انجیلی‌ها به حزب دموکرات پیوند دارند. این دو همچنین میان دین، مناطق کشور و رأی، رابطه پیدا کرده‌اند. بروکنز و مانزا (۱۹۹۷ م) تأکید دارند که دین نسبت به عوامل دیگر، مانند طبقه تأثیر عمده‌تری بر رأی‌دهی دارد. آنان در بررسی انتخاب‌های جدید دریافتند که حزب دموکرات به‌طور عمده با یهودی‌ها و کاتولیک‌ها پیوند می‌یابد، در حالی که جمهوری خواهان با مذاهب جریان اصلی پروتستان ارتباط دارند. اینگلهارت در قیاس با دیگر شاخص‌های پایگاه اقتصادی-اجتماعی، دین را شاخص قوی‌تر و پیوسته‌تری در ارتباط با انتخاب معرفی می‌کند. وی ضمن اشاره به بررسی‌های بین‌کشوری انجام‌شده می‌نویسد: «مدل ادغام‌شده سی‌ودو کشور که در CSES به کار برده شده و در آن سی‌وهفت انتخابات ریاست‌جمهوری و مجلس از اواسط تا اواخر ۱۹۹۰ میلادی مقایسه می‌شوند، تقریباً سه‌چهارم (۷۰ درصد) از مؤمن‌ترین مردم (کسانی تعریف شده‌اند که گفته‌اند حداقل هفته‌ای یک‌بار در مراسم مذهبی شرکت می‌کنند) به احزاب مذهبی رأی داده‌اند. در مقابل از میان غیر مذهبی‌ترین گروه (کسانی که هرگز در مراسم دینی شرکت نمی‌کنند)، کمتر از نیمی (۴۵ درصد) به راست رأی دادند ... رأی‌دهندگان کاتولیک با احتمال بیشتر به طرز معناداری به احزاب راست رأی می‌دادند تا پروتستان‌ها و بی‌دینان بیش از همه گروه‌های اجتماعی مورد بررسی به احزاب چپ رأی می‌دادند»^۱ (اینگلهارت و نوریس ۱۳۸۷: ۲۸۹). دوز و لیپست ضمن پذیرش اصل تأثیر دین بر گرایش‌های سیاسی آن را مشروط به وجود چند دین و مذهب در یک

۱. تأثیر دین بر گرایش به احزاب در کشورهای مختلف مورد تأکید نویسندگان مختلف بوده است. به‌عنوان مثال: آرم (۱۳۷۶: ۲۹۹)، کانل (۲۰۰۷: ۳۵۳)، برکووتیز (۲۰۰۱: ۵۵۳)، لیمن (۲۰۰۱: ۳) و گرین (۲۰۰۷: ۳) به این موضوع اشاره داشته‌اند.

کشور می‌دانند. به عقیده آنان در هر کشوری که بیش از یک دین و مذهب مهم وجود دارد تفاوت‌های مذهبی در پشتیبانی کردن از یک حزب یا حزب دیگر سهم عمده‌ای دارد (دوز و لیپست ۱۳۷۳: ۳۹۱). برخی از نویسندگان، مانند واینر و هانتینگتون (۱۳۷۹: ۱۶۲) میان گروه‌های مذهبی و مشارکت سیاسی ارتباط برقرار می‌کنند و باور دارند وضعیت مذهبی افراد در نوع و میزان مشارکت آنان تأثیر دارد. میلبرث و گوئل (۱۳۸۶: ۱۸۲) ضمن پذیرش اصل تأثیر وضعیت مذهبی بر مشارکت سیاسی، بررسی تجربی آن را دشوار می‌دانند. به عقیده آنان به دلیل تطابق گروه‌بندی‌های مذهبی با گروه‌بندی‌های قومی، نژادی و منزلت اقتصادی-اجتماعی، پی بردن به تأثیر واقعی مذهب به رفتار سیاسی دشوار است. آنان تأثیر گروه‌بندی‌های مذهبی بر مشارکت را از طریق عواملی چون «انسجام گروهی» و «سنت گروهی» می‌دانند و معتقدند مشارکت سیاسی در میان گروه‌های مذهبی دارای انسجام قوی‌تر بیشتر می‌باشد. عامل دخیل دیگر در میزان مشارکت سیاسی که مورد توجه این دو قرار گرفته این است که «گروه‌هایی که از تبعیضات و شکنجه‌های مذهبی رنج می‌برند، خیلی بیشتر مشارکت قوی در سیاست خواهند داشت تا بتوانند با استفاده از ماشین دولت از ظلم جلوگیری کنند. گروه‌هایی که چنین رنج‌هایی ندارند انگیزه کمتری برای فعالیت سیاسی دارند».

نویسندگان زیادی به ارتباط میان دین و انتخاب‌های سیاسی اشاره داشته‌اند؛ اما برخی یک گام به جلو نهاده و اساساً دین را بستر شکل‌گیری احزاب و گروه‌های سیاسی در غرب دانسته‌اند (برای تفصیل مراجعه شود به: اینگلهارت و نوریس ۱۳۸۷: ۴-۲۸۳؛ دوز و لیپست ۱۳۷۳: ۳۹۱). در این نگاه، شکاف‌های دینی بستر شکل‌گیری گروه‌های سیاسی و احزاب است و گروه‌ها و احزاب دارای پایه‌های اخلاقی و دینی، پیگیر اهداف پایگاه اجتماعی خود هستند. اینگلهارت با اشاره به تحقیقات لیپست و روکن درباره رفتار انتخاباتی طی دهه ۱۹۶۰ میلادی نتیجه می‌گیرد که هویت‌های اجتماعی، بلوک‌های ساختمان حمایت حزبی را در اروپای غربی شکل داده‌اند. لیپست و روکن دولت‌های ملی اروپا را ناشی از انشعابات اجتماعی می‌دانند که در چند دهه قبل روی داده است. این انشعابات؛ شامل اختلاف‌های منطقه‌ای میان مرکز و پیرامون، نبرد طبقاتی میان کارگران و صاحبان صنایع و شکاف‌های

مذهبی که مسیحیت را به دو بخش پروتستان و کاتولیک و افراد عملگرا و غیرعملگرا که تنها در ظاهر مسیحی بودند تقسیم می‌کرد. این هویت‌های اجتماعی سنتی به دلایل سیاسی قابل توجه بودند؛ زیرا پیامدهای زیادی در حوزه تصمیمات اقتصادی و فرهنگی و حوزه نفوذ و دخالت دولت داشتند. اساساً، بسیاری از تصمیمات احزاب و به تبع آن دولت‌ها ناشی از وابستگی‌های دینی و مذهبی آن‌ها بود و ارزش‌های اخلاقی پایگاه اجتماعی آن‌ها را انعکاس می‌داد. اینگلهارت و نوریس در این باره می‌نویسند: «کلیساهای رسمی در اروپای غربی موفق شده بودند شبکه‌های سازمانی ایجاد کنند، شامل احزاب دموکرات مسیحی و دیگر احزاب مذهبی، درست همان‌طور که اتحادیه‌های کارگری، کارگران را برای حمایت از احزاب سوسیالیست، سوسیال-دموکرات و کمونیست بسیج می‌کردند. کلیسا با احزاب راست که نماینده سیاست‌های اقتصادی محافظه‌کارانه و ارزش‌های اخلاقی سنتی بودند در آغاز در مسائل مربوط به ازدواج و خانواده و سپس برابری جنسی، آزادی امور جنسی و حقوق هم‌جنس‌گرایی پیوند داشت» (اینگلهارت و نوریس ۱۳۸۷: ۲۸۴).

تأثیر دین بر سیاست منحصر به انتخاب‌کنندگان نیست و تنها نباید نگرش‌ها و گرایش‌های سیاسی انتخاب‌کنندگان را متأثر از دین و دین‌داری دانست؛ بلکه، انتخاب‌شوندگان (سیاست‌مداران) هم در انتخاب‌های خود از میان موضوعات سیاسی و در اجرا متأثر از دین می‌باشند. پیش‌تر اشاره شد که برخی افراد و گروه‌های سیاسی دارای پایه‌های دینی و مذهبی هستند؛ لذا منافع و اهداف انتخاب‌کنندگان خود را که غالباً از میان دین‌داران تشکیل می‌شوند دنبال می‌کنند. فاستنو و همکاران (۱۹۹۹ م) رأی موافق یا مخالف نمایندگان مجلس به برخی قوانین، مانند سقط جنین را به وابستگی مذهبی آنان نسبت داده و معتقدند مذاهب گوناگون بر چگونگی رأی یک نماینده تأثیر خواهند داشت.

در انتها جا دارد اشاره شود دین به دو شکل مستقیم یا غیرمستقیم نگرش سیاسی دین‌داران را شکل می‌دهد. در شکل غیرمستقیم درونی کردن ارزش‌های دینی و تربیت دینی، هم‌زمان موجب شکل‌گیری نگرش‌های سیاسی هم هست؛ زیرا ادیان درباره بسیاری از امور سیاسی-اجتماعی نظر داشته و خواستار اعمال آن‌ها هستند و دین‌داران در هنگام طرح این موضوعات در جامعه، طرف نظرات معطوف به دین را می‌گیرند و از آن‌ها پشتیبانی می‌کنند.

در شکل مستقیم، برخی نهادهای مذهبی تلاش دارند علاوه بر تأثیرگذاری بر احزاب، جامعه را با ارزش‌های خود آشنا و افراد را جامعه‌پذیر نمایند. در این شکل، نهادهای مذهبی در فعالیت‌های اجتماعی آگاهانه اهداف سیاسی را پی می‌گیرند و به دنبال تربیت سیاسی دین‌داران به منظور پشتیبانی از موضوعات یا احزاب مشخص هستند.

جغرافیا/محل سکونت

برخی نویسندگان باور دارند که میان محل سکونت افراد و نگرش آنان پیوند وجود دارد و محل سکونت را می‌توان علت نگرش‌های سیاسی دانست. این نظر با بررسی‌های تجربی عقاید اهالی مناطق خاص نسبت به موضوعات مختلف، گرایش‌های آنان به احزاب و گروه‌های سیاسی و انتخاب‌های آنان از میان کاندیداها و احزاب گوناگون تأیید می‌شود. بررسی‌های تجربی نشان می‌دهد مناطق مسکونی متفاوت، مانند شهر و روستا، بالا و پایین شهر، مرکز و پیرامون، مناطق گوناگون جغرافیایی در کشور، مناطق با میزان توسعه متفاوت و مانند آن گرایش‌های سیاسی متفاوت از خود نشان می‌دهند و ترجیحات و انتخاب‌های سیاسی گوناگون دارند. شاید آشناترین و آشکارترین تفاوت، گرایش‌های سیاسی مربوط به شهر و روستا و شهرهای بزرگ نسبت به شهرهای کوچک باشد که در اغلب کشورهای جهان قابل رؤیت است.

یکی از اولین تحقیقات پیرامون تأثیر جغرافیا بر گرایش‌های سیاسی مربوط به زیگفرید است که در بررسی‌های خود درباره رفتار رأی‌دهندگان غرب فرانسه، دریافت مناطق جغرافیایی متفاوت، رفتارهای انتخاباتی پایدار داشته و در دوره طولانی از جناح سیاسی خاص طرفداری می‌کنند (ایوبی ۱۳۷۷). زیگفرید مبتنی بر نتایج بررسی‌های تجربی به این اعتقاد رسید که برای مناطق جغرافیایی کشور می‌توان نقشه جغرافیایی انتخاباتی ترسیم کرد تا به خوبی گرایش‌های سیاسی مناطق را منعکس کند؛ زیرا در گذر زمان، مناطق مختلف گرایش‌های سیاسی باثبات پیدا می‌کنند و این گرایش‌ها استمرار می‌یابند.^۱ با اتکا به این

۱. دوز و لیپست (۱۳۷۳: ۳۹۱) وفاداری‌ها و پیوندهای منطقه‌ای را عامل مهمی می‌دانند که بر پشتیبانی حزبی تأثیرگذار است. به عقیده این دو «در خیلی از کشورها ناحیه‌ای معین، پیوندهای تاریخی را به یک حزب یا به احزاب دیگر توسعه داده‌اند که به مدت طولانی بعد از حادثه مخصوصی که موجب از بین رفتن تابعیت و وفاداری آنها شده است، باقی مانده‌اند».

بررسی‌ها زیگفرید به این نتیجه رسید که «بافت جمعیتی که خود متأثر از جغرافیا است اثر شگرفی بر گرایش‌های سیاسی مردم یک منطقه دارد و یکی از عواملی است که پایداری گرایش‌های سیاسی در یک منطقه را توضیح می‌دهد» (به نقل از: ایوبی ۱۳۷۷).

تفاوت در نگرش‌ها و ترجیحات سیاسی تنها مختص به جغرافیا و مناطق گوناگون در یک کشور نیست؛ بلکه، در درون یک شهر هم الگوی نگرش و رأی متفاوت وجود دارد؛ به گونه‌ای که می‌توان در برخی شهرهای بزرگ نقشه رأی یا هویت سیاسی ساکنان را ترسیم کرد. از آنجایی که در درون برخی شهرهای بزرگ، طبقات اجتماعی، قومیت‌ها، مذاهب و حتی اصناف به شکل منطقه‌ای زندگی می‌کنند و جغرافیای خاصی را در اشغال دارند، ترجیحات سیاسی آن‌ها - که در انتخابات نمود دارد - نسبت به دیگری متفاوت است. در شهرهای بزرگ نگرش‌ها و ترجیحات شمال-جنوب، مرکز-پیرامون، مناطق قدیمی و سنتی-جدید و مانند آن متفاوت می‌باشد و در این مناطق هویت‌های سیاسی متفاوت حاکم است. هرچند تفاوت هویت سیاسی مناطق در شهرهای بزرگ برجسته و قابل ملاحظه است؛ اما شاید این تفاوت‌ها بیشتر از آنکه ناشی از جغرافیا باشد، متأثر از ویژگی‌های جامعه‌شناختی و جمعیت‌شناختی شکل بگیرد. با این وجود، می‌توان پیش‌بینی کرد که سکونت افراد با ویژگی‌های جامعه و جمعیت‌شناختی غیرمشابه در مناطق فوق منجر به شکل‌دهی به هویت سیاسی آن‌ها متأثر از جو حاکم شود. در این حالت شکل‌گیری نگرش سیاسی را می‌توان ناشی از جغرافیا دانست. نگرش و ترجیح سیاسی افراد در بسیاری از مواقع متأثر از جو حاکم بر منطقه زندگی یا شغل آنان است و مردم تمایل دارند که همانند اطرافیان خود عمل کنند؛ هرچند عمل سیاسی آنان با وضعیت اجتماعی-اقتصادی‌شان ناهم‌هنگ و ناهم‌خوان باشد (کاوایانی‌راد و ویسی ۱۳۸۷). این در نتیجه اخذ اطلاعات خاص از اطرافیان، تفسیر اخبار و اطلاعات دریافتی در مباحث رو در رو، دریافت پشتیبانی و توجیه روانی از سوی اطرافیان، ترس از طرد از سوی آنان و مانند آن است.^۱ از باب مثال، در توضیح چرایی رأی متفاوت کارگران در شمال و جنوب انگلیس در دهه

۱. این بحث تحت عنوان تأثیر همسایگان بر رأی، از سوی جغرافی‌دانان سیاسی مورد بحث قرار گرفته است (برای تفصیل مراجعه شود به: نورتون ۲۰۰۰؛ جانستون ۱۹۹۳؛ مارتین ۲۰۰۴).

۱۹۹۰ میلادی برخی نویسندگان به تأثیر جغرافیا و همسایگی اشاره داشته‌اند (ایوبی ۱۳۷۷). آن‌گونه که نظرسنجی‌ها نشان می‌دادند، در شمال انگلیس کارگران سنتی نسبت به کارگران جوان گرایش بیشتری به حزب کارگر داشتند و انتخاب آنان بیشتر از میان نامزدهای این حزب بود؛ زیرا، کارگران سنتی اغلب در مجتمع‌های مسکونی اجاره‌ای سکونت داشتند و این امر موجب ایجاد یک «روح جمعی» و «همبستگی طبقاتی» میان آنان می‌شد. در عوض، کارگران جوان در خانه‌های شخصی زندگی می‌کردند که فارغ از ویژگی‌های مجتمع‌های مسکونی بود. لذا، این دسته کارگران از اقتضائات حاکم بر مجتمع‌های مسکونی به دور بودند که خود موجب رأی مستقل آنان می‌شد. به همین دلیل، از میان کارگران جوان درصد قابل ملاحظه‌ای به حزب محافظه‌کار رأی می‌دادند. در انتها و در تلخیص مباحث مربوط به تأثیر جغرافیا/منطقه بر شکل‌گیری نگرش‌های سیاسی مشترک باید به موارد زیر اشاره کرد:

۱. موضوعات و مسائل و حتی بسیاری از راه‌حل‌ها در مناطق واحد، مشابه و مانند هم هستند؛
۲. افراد در مناطق واحد متأثر از جو حاکم بر آن منطقه قرار دارند؛
۳. اغلب ارزش‌ها و هنجارها حاکم بر یک منطقه مشترک و شکل‌دهنده یک روح جمعی واحد می‌باشند؛
۴. بین مناطق جغرافیایی و ویژگی‌های قومی، نژادی و مذهبی پیوند وجود دارد و ویژگی‌های یادشده منجر به شکل‌گیری یک هویت اجتماعی-سیاسی واحد می‌شود.

نژاد/قومیت

نژاد/قومیت یک عامل مهم برای شکل‌دهی به هویت اجتماعی است. به دلیل وجود اشتراکات مهم و اساسی و منافع مشترک میان اعضا، نژادها و قومیت‌ها بستر شکل‌گیری هویت‌های اجتماعی مجزا هستند. نژاد/قومیت نه تنها عامل تفکیک ملت‌ها از هم است و خطوط تمایزبخش آن‌ها را تعیین می‌کند، بلکه، تولیدکننده هویت‌های اجتماعی در درون یک کشور و در میان یک ملت واحد هم می‌باشد. افراد و گروه‌های واجد هویت‌های نژادی/قومی به دلیل احساس مسئولیت در قبال گروه خودی و پیوند با ارزش‌ها و هنجارهای مورد پذیرش و همچنین، پیگیری منافع گروه در برابر گروه‌های غیر، نوع خاصی از نگرش سیاسی را پذیرفته و از آن حمایت می‌کنند.

موقعیت افراد در درون گروه‌های نژادی/قومی به دلیل حاکمیت ارزش‌ها و هنجارهای متفاوت در کنار منافع متضاد نسبت به گروه‌های رقیب و همچنین تجارب تاریخی ویژه، منجر به نوع نگاه متفاوت نسبت به مسائل و موضوعات مختلف سیاسی-اجتماعی شده و تفسیر متفاوت از موضوعات را نتیجه می‌دهد. تفاسیر متفاوت و ویژه از موضوعات منجر به اخذ نگرش‌های سیاسی ویژه برای این گروه‌ها است (برای تفصیل مراجعه شود به: گبیز ۲۰۰۴). از سوی دیگر، گروه‌های نژادی/قومی عاملی جهت جامعه‌پذیری سیاسی و حقنه ارزش‌ها و هنجارهای خاص به اعضا می‌باشند. جامعه‌پذیری سیاسی متأثر از گروه‌های مورد نظر به شکل مستقیم یا غیرمستقیم عمل می‌کند. هاوارد (۱۳۸۳: ۴۴۱) معتقد است زندگی در گروه‌های تحت ستم به شکل‌گیری نگرش‌های خاص و ضد نظام منجر می‌شود؛ وضعیتی که ریشه در دوران کودکی دارد. به عقیده وی اگر کودک در فرهنگ یا «خرده‌فرهنگی به سر می‌برد که در آن بزرگسالان احساس تبعیض در برابر نظام سیاسی می‌کنند یا خود را با آن بیگانه می‌دانند، کودک هم ممکن است در سنی نسبتاً جوان، نگرش‌های مشابهی پیدا کند».

مثال‌های فراوانی از ارزش‌ها، نگرش‌ها و ترجیحات سیاسی متفاوت در میان نژادها و اقوام مختلف در کشورهای گوناگون وجود دارد (کیندر و سیرز ۱۳۸۷: آرم ۱۳۷۶؛ کانل ۲۰۰۷: ۳۵۳). از باب مثال، کیندر و سیرز (۱۳۷۸: ۳۰۳) ضمن تأکید بر تأثیر نژاد بر انتخاب‌ها، تفاوت در عقاید و ارزش‌های سیاسی میان سیاه‌پوستان و سفیدپوستان را در آمریکا نشان می‌دهند. به گفته آنان نتیجه پیمایش‌های چهار دهه گذشته نشان می‌دهد که آمریکایی‌های سیاه‌پوست و سفیدپوست از نظر حمایت از سیاست‌های درهای باز، کمک دولت مرکزی به «اقلیت‌ها»، یکپارچگی مدارس، رفاه و سایر موضوعات مربوط به نژاد، به گونه‌ای نظام‌مند و اغلب به شدت با هم تفاوت داشته‌اند. نویسنده‌ای دیگر (کانل ۲۰۰۷ م) به پیوند میان نژاد/قومیت و انتخاب از میان احزاب سیاسی در آمریکا اشاره کرده و معتقد است در پنجاه سال گذشته آمریکایی‌های آفریقایی تبار (سیاهان) بیش از هر گروه هویتی دیگر به حزب دموکرات گرایش داشته‌اند. به عقیده آرم (۱۳۷۸: ۲۶۶) اعتماد به حاکمیت در آمریکا در میان گروه‌های نژادی/قومی متفاوت است.

تغییرات کلان اجتماعی

برخی نویسندگان میان وضعیت کلان اجتماعی (میزان توسعه‌یافتگی جوامع) با ارزش‌های حاکم بر آن‌ها ارتباط برقرار کرده و نگرش‌های سیاسی موجود در جوامع را متناسب با این ارزش‌ها می‌دانند. از باب مثال، اینگلهارت با تقسیم‌بندی جوامع به سنتی، صنعتی و فراصنعتی، ارزش‌های حاکم بر هر دوره را مختص به همان جامعه معرفی می‌کند. ملاک تقسیم‌بندی اینگلهارت از جوامع، میزان توسعه اجتماعی-اقتصادی و یا صنعتی شدن آن‌ها است که براساس آن، دو نوع جامعه صنعتی و فراصنعتی را در عصر جدید تشخیص می‌دهد. صنعتی شدن که با توسعه فناوری آغاز شد در شکل تکاملی خود جامعه برخوردار و «وفور» را به همراه آورد که برخلاف جوامع سنتی مردم در آن دیگر نیازها و دغدغه‌های معیشتی و زیستی ندارند؛ بلکه، ارزش‌های آنان متناسب با نیازهای جدید شکل می‌گیرد. در مراحل اولیه صنعتی شدن، ارزش‌های جامعه مادی و خواسته‌های آن معیشتی و زیستی است؛ اما در مراحل پیشرفته صنعتی (جامعه فراصنعتی) ارزش‌های جدیدی گسترش می‌یابد که وی آن‌ها را ارزش‌های «فرامادی» می‌نامد. وضعیت اجتماعی هر عصر، نگرش‌های سیاسی متناسب با ارزش‌های حاکم بر آن را رواج می‌دهد؛ به گونه‌ای که در عصر صنعتی «شالوده اجتماعی برخوردار سیاسی، دلایل مردم برای حمایت از احزاب سیاسی و نوع حزبی که حمایت می‌کنند و راه‌هایی که برای رسیدن به اهداف سیاسی خود برمی‌گزینند» شکل نوین پیدا کرده است (اینگلهارت ۱۳۷۳: ۲ مقدمه). صنعتی شدن با خود عقلانیت، سکولاریسم و بروکراسی را به همراه دارد که متناسب با آن ساختارهای سیاسی شکل می‌گیرد. اگرچه صنعتی شدن موجب دگرگونی در ارزش‌های سیاسی مردم می‌شود و تغییراتی را در «نگرش‌های اقتداری» شکل می‌دهد؛ اما این تنها تغییر از اقتدارگرایی مذهبی به اقتدارگرایی سکولار است. رشد ارزش‌های سکولار-عقلانی به واسطه صنعتی شدن مشروعیت ناشی از عقاید سنتی را با مشروعیت ناشی از عقاید سکولار-عقلانی جایگزین می‌کند؛ اما هنوز به مرکزیت اقتدار باور وجود دارد. این یعنی سکولار شدن اقتدار در عوض اقتدار سنتی؛ اما در جوامع فراصنعتی به جای عقلانیت، تمرکزگرایی و بروکراتیک شدن، روند جدیدی در جهت افزایش تأکید بر استقلال فردی و ارزش‌های ابراز وجود شکل گرفت (اینگلهارت و ولزل ۱۳۸۹: ۵۸).

رشد ارزش‌های فرامادی در عصر فراصنعتی در نتیجه پیدایش احساس امنیت است که خود بر اثر رشد اقتصادی و رشد رفاه مادی ایجاد می‌شود. در دهه‌های پس از جنگ دوم جهانی سطح بی‌سابقه‌ای از رفاه مادی به همراه سطوح نسبتاً بالای امنیت اجتماعی که توسط دولت رفاه عمومی فراهم آمد، به کاهش احساس عمومی آسیب‌پذیری معیشتی - زیستی کمک کرد (اینگلهارت ۱۳۷۳: ۲۰۱). کاهش دغدغه‌های معیشتی - زیستی ارزش‌های دیگری را جایگزین ارزش‌های قبلی کرد و توجهات را به سمت مشکلات ناشی از اقتدار عقلانی - سکولار و صنعتی شدن کشاند. زندگی در شرایط امنیت اقتصادی و جانی، شخصیت فرامادی را به همراه می‌آورد و موجب شکل‌گیری نسلی می‌شود که حاملان ارزش‌های متفاوت نسبت به قبل‌اند. لذا، این دیدگاه در میان نسل‌های جدید غرب بیش از گروه‌های سنی بزرگ‌تر، شایع و در میان قشرهای مرفه‌تر همه گروه‌های سنی فراوان‌تر است.

آن‌گونه که پیش‌تر اشاره شد میان ارزش‌های کلان و نگرش‌های سیاسی پیوند وجود دارد و سرنوشت نظام سیاسی در نتیجه اثر و فشار این نگرش‌ها تعیین می‌شود. بر این اساس می‌توان فرض کرد ارزش‌های فرامادی پیامدهای گسترده‌ای را هم در سطح نگرش‌های سیاسی و هم ساختارهای سیاسی ایجاد کنند (اینگلهارت و ولزل ۱۳۸۹: ۴۷). لذا، نوعی پیوستگی منطقی و قوی میان (۱) سطوح بالای توسعه اجتماعی - اقتصادی؛ (۲) تغییرات فرهنگی که بر استقلال، خلاقیت و ابراز وجود انسان تأکید فراوان می‌کند؛ (۳) دموکراتیک شدن وجود دارد. ارزش‌های فرامادی منحصر به ارزش‌های سیاسی نیست و به حوزه‌های اجتماعی؛ مانند عقاید مذهبی، انگیزه‌های شغلی، نرخ باروری و نقش‌های جنسیتی و هنجارهای اجتماعی هم مربوط می‌شود؛ اما این ارزش‌های غیرسیاسی نیز پیامدهای سیاسی داشته و با تقاضای عمومی برای نهادهای دموکراتیک و رفتار پاسخگویانه‌تر نخبگان همراه است؛ زیرا بستر بروز و پیگیری و تحقق ارزش‌های جدید نهادهای سیاسی جدید می‌باشد. گسترش نقش دولت‌ها در قانون‌گذاری و اجرا و نظارت موجب آن است که حتی ارزش‌های اجتماعی و غیرسیاسی هم جهت‌ی سیاسی پیدا کرده و در سطح حوزه سیاسی پیگیری شوند.

اولویت ارزشی غیرسیاسی (اجتماعی) فرامادیون «کیفیت غیرمادی زندگی» و تأکیدات آن‌ها بر مسائل فرامادی؛ مانند حفاظت از محیط‌زیست، حقوق زنان و اقلیت‌ها، خلع سلاح

و مخالفت با نیروی هسته‌ای است. علی‌رغم آنکه فرامادیون از گروه‌های پردرآمد جامعه هستند که به‌طور سنتی از احزاب راست جانب‌داری کرده‌اند؛ اما ارزش‌های مورد بحث، آن‌ها را به سمت احزاب چپ می‌کشاند. در واکنش به این گرایش‌ها و به‌منظور تأکید بر اهمیت مادی و سنتی رشد اقتصادی، امنیت نظامی و نظم داخلی، طبقه کارگر که به شکل سنتی طرفدار چپ است در کنار راست قرار می‌گیرد. این یعنی درهم‌ریختگی خطوط و مرزهای اجتماعی - سیاسی پیشین و کم‌رنگ شدن تضاد سیاسی مبتنی بر طبقه اجتماعی (اینگلهارت ۱۳۷۳: ۲۹۵). جامعه‌شناسی سیاسی همواره بر الگوی رأی‌دهی طبقاتی تأکید داشته و این را یک واقعیت بدیهی جوامع غربی می‌دانست که براساس آن طبقه کارگر از احزاب چپ و رأی‌دهندگان طبقه متوسط از راست حمایت می‌کنند؛ اما این واقعیت به گذشته تعلق داشته و به تدریج تغییر یافته است؛ تا جایی که امروزه رأی‌دهی طبقاتی مبتنی بر الگوی مورد اشاره به کمتر از نصف یک نسل پیش می‌رسد. گرایش‌های سیاسی مردم غرب امروزه متأثر از دو عامل (۱) تعلقات حزبی به‌جای مانده از گذشته؛ (۲) تضاد در مسائلی که بیش از همه بازتاب مسائل غیراقتصادی و جدید است، می‌باشد.

آن‌گونه که پیداست تعمیق نوسازی و شکل‌گیری جوامع فراصنعتی دو پیامد مهم فرهنگی و سیاسی در پی داشته است. در حوزه فرهنگی موجب گسترش ارزش‌های ابراز وجود و مخالفت با اقتدارگرایی شده و از سوی دیگر ارزش‌های فرامادی را که دیگر محدود به نیازهای معیشتی - زیستی نیست توسعه داده است. خلاص شدن از نیازها و محدودیت‌های مادی؛ مانند غذا، لباس، مسکن و مانند آن، توجه به نیازهای دیگر مانند کیفیت زندگی و نیازهای معنوی - روحی را به همراه می‌آورد. زمانی که نیازهای ابتدایی انسانی که مربوط به حوزه زیستی - معیشتی است برآورده شوند، نیازهای دیگر که به حوزه‌های غیرمادی مربوط‌اند سر باز می‌کنند. این تغییرات فرهنگی - ارزشی پیامدهای سیاسی هم دارد: اول آنکه با تأکید بر استقلال، فرد اقتدارگرایی قدرت سکولار - عقلانی را به چالش می‌کشد و دوم، خواستار تحقق ارزش‌های جدید مربوط به کیفیت زندگی است. در هر صورت، تغییرات فرهنگی صنعتی و فراصنعتی شدن بر نگرش سیاسی و جهت‌گیری‌های سیاسی و همچنین فرهنگ و ساختار سیاسی جوامع جدید تأثیرات عمیق برجای می‌گذارد.

جمع بندی

در ذیل مبحث ماهیت‌شناسی نگرش سیاسی و چرایی و چگونگی شکل‌گیری آن از سوی نویسندگان، نظرات متفاوت و متنوعی ارائه شده است و هر یک از آنان یک یا چند عامل را در شکل‌گیری نگرش سیاسی مهم دانسته‌اند. هرچند عوامل مورد اشاره نویسندگان متفاوت و دارای تنوع است اما آن‌ها را می‌توان در چند دسته مشخص جای داد. عوامل مؤثر بر شکل‌گیری نگرش سیاسی - مورد بحث در آثار نویسندگان این حوزه - به عوامل جامعه‌شناختی و عوامل فردی قابل‌تقلیل‌اند. عوامل جامعه‌شناختی شکل‌دهنده نگرش سیاسی به سطح کلان و متوسط اشاره دارند و عوامل فردی مربوط به سطح خرد می‌باشند. عوامل فردی خود به سه دسته‌ی: عوامل روان‌شناختی، عقلانیت ابزاری (کنش عقلانی) و عوامل شخصی تقسیم می‌شوند. قابل ذکر است بسیاری از نویسندگانی که پیرامون نگرش سیاسی قلم زده‌اند در نوشته‌های خود اشاره‌ای مستقیم به مفهوم نگرش سیاسی نداشته و بعضاً از مفاهیم مترادف یا نزدیک به لحاظ معنایی سود جست‌ه‌اند. همچنین عوامل ایجاد نگرش سیاسی مورد بحث، همه از یک نوع لذا قسیم هم نیستند و در حالی که برخی از آن‌ها متغیر مستقل هستند برخی دیگر متغیر واسط و دیگران زمینه و بستر ایجاد می‌باشند که در این مقاله برای پرهیز از پیچیدگی و دشواری فهم بدون اشاره به این ریزه‌کاری‌ها همه آن‌ها تحت عنوان عامل نگرش سیاسی بحث شدند. در انتها، عوامل جامعه‌شناختی نگرش سیاسی به شرح جدول زیر تلخیص و ارائه می‌شود:

۱. جامعه‌پذیری سیاسی	عوامل جامعه‌شناختی شکل‌گیری نگرش سیاسی (سطح کلان و متوسط اجتماعی)
۲. تبلیغات	
۳. گروه	
۴. طبقه	
۵. دین/مذهب	
۶. جغرافیا/محل سکونت	
۷. نژاد/قومیت	
۸. تغییرات کلان اجتماعی	

فهرست منابع و مآخذ

الف. فارسی

- اونیل، پاتریک (۱۳۸۶)، *مبانی سیاست تطبیقی (نظام‌های تطبیقی)*، سعید میرترابی، تهران، قومس.
- ایتنگلهارت، رونالد (۱۳۷۳)، *تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته*، مریم وتر، تهران، کویر.
- ایتنگلهارت، رونالد و نوریس، پینا (۱۳۸۷)، *مقدس و عرفی؛ دین و سیاست در جهان*، مریم وتر، تهران، کویر.
- ایتنگلهارت، رونالد و ولزل، کریستین (۱۳۸۹)، *نوسازی، تغییر فرهنگی و دموکراسی*، یعقوب احمدی، تهران، کویر.
- ایوبی حجت‌الله (۱۳۷۷)، «تحلیل رفتار انتخاباتی رأی‌دهندگان»، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، شماره ۱۳۶-۱۳۵.
- آرم، آنتونی (۱۳۷۶)، در: پیشه‌وری احمد، *جامعه‌شناسی سیاسی*، اهواز، دانشگاه آزاد اهواز.
- آلموند، گابریل و همکاران (۱۳۸۱)، *چهارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی*، علیرضا طیب، تهران، مؤسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت برنامه‌ریزی.
- باتلر، دیوید. ای (۱۳۸۳)، «انتخابات، مبارزات»، در: لیپست.
- برکوویتز، لئونارد (۱۳۷۲)، *روان‌شناسی اجتماعی*، محمدحسین فرجاد و عباس محمدی اصل، تهران، اساطیر.
- پاتنام، روبرت (۱۳۸۱)، *دموکراسی و سنت‌های مدنی*، محمدتقی دلفروز، تهران، جامعه‌شناسان.
- پالمر، لاری اشترن و همکاران (۱۳۸۰)، *نگرش جدید به علم سیاست*، منوچهر شجاعی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- پیشگاهی فرد، زهرا (۱۳۷۲)، *جغرافیای انتخابات*، «پژوهش‌های جغرافیایی»، دوره ۳۳، شماره ۰- شماره پایانی ۱۴۲۵، تیر.
- تایلور، بی‌جی و جانستون، آرجی (۱۳۸۶)، *جغرافیای انتخابات*، زهرا پیشگاهی فرد، رسول اکبری، تهران، قومس.
- داوسون، ریچارد و همکاران (۱۳۸۱)، *جامعه‌پذیری سیاسی*، مهدی جواهری فر، اهواز، نشر لاجورد.
- *درباره پایگاه اجتماعی جریان اصول‌گرایی*، <http://didban.ir>.
- دوز، رابرت و لیپست، سیمور. مارتین (۱۳۷۳)، *جامعه‌شناسی سیاسی*، محمدحسین فرجاد، تهران، توس.
- رابرتس، داند اف و مکویی، ناتان (۱۳۷۸)، در: هولندر.
- راش، مایکل (۱۳۸۵)، *جامعه و سیاست؛ مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی*، منوچهر صبوری، تهران: سمت.
- رنی، آستین (۱۳۷۴)، *آشنایی با علم سیاست*، لیلا سازگار، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- روشه، گی (۱۳۷۰)، *تغییرات اجتماعی*، منصور وثوقی، تهران، نشر نی.
- رهنورد فرح‌الله، مهدوی‌راد نعمت‌الله (۱۳۸۹)، *مدیریت انتخابات*، تهران، اطلاعات.
- سام‌دلیری، کاظم (۱۳۹۰)، «عوامل ساختاری کنش اجتماعی؛ بررسی مکانیزم تأثیر جامعه بر فرد در نظریه نقش»، *دانشنامه علوم اجتماعی*، بهار و تابستان، دوره سوم، شماره ۱.

- طالبان محمدرضا و میرزایی، مهدی (۱۳۹۰)، «دین‌داری و رفتار انتخاباتی»، *فصلنامه علوم اجتماعی* دانشگاه مشهد، زمستان.
- عبدالله عبدالمطلب (۱۳۸۸)، «سیری در نظریه‌های رفتار رأی‌دهی»، *فصلنامه خط اول*، رهیافت انقلاب اسلامی، شماره ۸.
- کاواناک، دنیس (۱۳۷۹)، *مبارزه انتخاباتی؛ بازاریابی نوین سیاست*، علی‌اکبر عسگری تلاوت، تهران، سروش.
- کیندر، دانلد آر و سیرز، دیوید. ا. (۱۳۷۸)، «*افکار عمومی و فعالیت سیاسی*»، در: هولندر.
- کاویانی‌راد، مراد و ویسی، هادی (۱۳۸۷)، «بررسی تاثیر همسایگی بر انتخابات ایران»، *فصلنامه ژئوپلیتیک*، شماره ۳.
- لپیست، سیمور. مارتین (۱۳۸۳)، *دائرة‌المعارف دموکراسی*، کامران فانی و نورالله مرادی، تهران، کتابخانه تخصصی وزارت خارجه.
- ماکسول، جان (۱۳۸۲)، *مدیریت نگرش*، فضل‌الله امین، تهران، مدیریت فردا.
- مور، ویلبرت. ای (۱۳۸۱)، *تغییرات اجتماعی*، پرویز صالحی، تهران، سمت.
- میلبرث، لستر و گوئل، لیل (۱۳۸۶)، *مشارکت سیاسی*، سید رحیم ابوالحسنی، تهران، میزان.
- نلسون. جان‌ام (۱۳۷۹)، «*مشارکت سیاسی*»، در: واینز و هانتینگتون.
- واترز، مالکوم (۱۳۸۱)، *جامعه سنتی و جامعه مدرن*، منصور انصاری، تهران، نقش جهان.
- واینز، مایرون و هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۹)، *درک توسعه اقتصادی*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵)، *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، محسن ثلاثی، تهران، نشر علم.
- هاوارد، یادر. جان (۱۳۸۳)، «*پرورش سیاسی*»، در: لپیست.
- هلد، دیوید (۱۳۶۹)، *مدل‌های دموکراسی*، عباس مخیر، تهران، روشنگران.
- هولندر، ادوین پی و همکاران (۱۳۷۸)، *روان‌شناسی اجتماعی؛ رهبری و قدرت*، احمد رضوانی، مشهد، به نشر.
- یوسفی، علی (۱۳۸۳)، «*تحلیل فرانظری رأی: ارائه یک مدل مفهومی*»، *فصلنامه علوم اجتماعی مشهد*، پاییز.

ب. انگلیسی

- Baradat, Leon & Phillips (۱۹۹۶), *Political Ideologies: Their origins & Impact*, Prentice hall.
- Brooks, Clem and JffmanZa (۱۹۹۷), "*The religious Factor in U.S. Presidential Election 1960-1992*", *American Journal of Sociology*, ۱۰۳(۱)
- Butler, David (۱۹۷۰), *The Study of Political Behavior*, Hutchinson & co, London
- Cibbs, Aimee. K (۲۰۰۴), *Religiosity and Voting Behavior*
- Connell, R. W. (۲۰۰۷), *Youth and political socialization: The origins of political attitudes: an introduction*, Published online
- Daws Robert, E and Hughes John A (۱۹۷۵), *Political Sociology*, London, Wiley

- Fastnow, Chris. J, Tobin Grant and Thomas J. Rudolph (۱۹۹۹), "Holy Roll Calls: Religious Tradition and Voting Behavior In the U.S House", *Social Science Quarterly*. ۸۰(۴), ۶۸۷-۷۰۱.
- Finke, R. (۱۹۹۲), "*An Unsecular America*", in: S. Bruce (ed.), Religion and Modernization, Oxford: Clarendon
- Green, John C. (۲۰۰۷), *The faith factor: how religion influences American elections*, Westport US: Praeger Publishers
- Hadden, J.K. (۱۹۸۷), "*Toward Desacralizing Secularization Theory*", Social Forces
- Hamilton, Malcolm B (۱۹۹۰), *The Sociology of Religion*, London & New York: Rutledge
- Hammond, Philip. (ed.) (۱۹۸۴), *The Sacred in a Secular*, University of California Press
- Heywood, A (۲۰۰۲), *Politics*, Palgrave, ۲nd., ۲۴۱
- Himmelfarb. Harold. S (۱۹۷۰), " *Measuring Religious Involvement*", Social Force, vol. ۰۲, No. ۴: ۶۰۶-۶۱۸
- Hunter, James Davison (۱۹۹۱), *Culture Wars: The Struggle to Define America*, New York: Basic Books.
- Hunter, James Davison (۲۰۰۶), *Is there a culture war? A dialogue on values and American public life*, Washington, D.C: Brookings Institution Press.
- *International Encyclopedia of the Social Sciences*, (۱۹۸۶), New York: Macmillen, ۱۹۶۸, Vol. ۱۲, p. ۲۱۸ (quoted in Jo Freedman, The Political Culture of the Democratic and Republican Parties
- Johnson, Martin, Robert M. Stein, Robert Winkle (۲۰۰۳), Language Choice, "Residential Stability & Voting Among Latin Americans", *Social Science Quarterly*. ۸۴ (۲), ۴۱۲-۴۲۴
- Johnston, Ron & Pattie, Charls (۲۰۰۶), Electoral Geography, Rutledge Press
- Kaufmann, Karan M (۲۰۰۲), "Culture Wars, Secular Realignment and the Gender Gap Inparty Identification", *Political Behavior*, ۲۴(۳), ۲۸۳-۳۰۷
- Kellstedt, Paul and Crowin Smith (۱۹۹۲), "Evangelicals in the Post-Reagan Era: An Analysis of Evengelical Voters in the ۱۹۸۸ Presidential Election", *Journal for the Scientific Study of Religion*
- Kotler, A. & Laurence-Berkowitz (۲۰۰۱), "*Religion and Voting Behaviour in Great Britain: A Reassessment*", British Journal of Political Science, Vol. ۳۱, No. ۳
- Layman, Geoffrey. (۲۰۰۱), *The Great Divide: Religious and Cultural Conflict in American Party Politics*, New York: Columbia University Press
- Martin, Jones & Rhys, Jones (۲۰۰۴), *An Introduction to Political Geography*, Rutledge Press
- Merton, Robert, k. (۱۹۰۷), *Social Theory and Social Structure*, New York: Glencoe, ۱I: Free Press.
- Norton, William (۲۰۰۰), Cultural Geography, Pub: Oxford
- Reynolds, H. T., (۱۹۷۹), *An Introduction to Political Behavior*, The Dorsey Press. USA
- Wandrei Kevin (۲۰۱۶), *Advantages & Disadvantages of Regional Integration*. Demand Media, Inc.

